

بر خورد

آرا و اندیشه‌ها

را توقیف کند و به تهران بفرستد و قوام هم می‌دانست که دستور داشته و جز اجرای دستور کاری نکرده است و چون زمامدار شده، کلنل را در سمت سابق ابقا کرد؛ لکن چون تا تعیین والی جدید، بار اداره‌ی ایالتی به دوش کلنل گذاشته شده بود، با تعیین والی این بار را خواست از دوش او بردارد، لکن می‌دانیم که کلنل عملاً از امر دولت مرکزی تمرد کرد، به جای اتخاذ سیاست حرکت به تهران و کودتا که ممکن بود در جهت تمایل قلبی قوام برای خلاصی از سردار سپه باشد، مستقلانه می‌گذرانید و خراسان عملاً جدا شده بود و مامشات نتیجه نداشت. اوتوریته‌ی دولت مرکزی قهرماً ایجاب می‌کرد که او را برکنار کند و چون تمکین نکرد، به وسایل ممکنه برای اجرای مقصود توسل جوید و قوام درنگ نکرد و قاطعانه عمل کرد.

حافظ: سندی دیگر دربار‌ی فرونشاندن غائله‌ی خدو به اهتمام قوام السلطنه در ۱۲۹۹ در قالب قصیده‌ی به گویش سبزواری در کتاب‌خانه‌ی امین‌الشریعه موجود است که چند بیت آن در این جا درج می‌شود:

احمد قوام‌السلطنه که میلش ار بشه
آسمور زمی منه زمی ره آسمومنه...
رفت ای سفر د پیش «خدو» نمدنم چه شد
هر که از او می‌پرسه، همر دم بتو منه...
چرخا جدو روی که ز رفتار تو «خدو»
غارتگری شهر مشهد آرزو منه...
اینجه خراسونس که بزرگاره خردی کرد
او گیلکس که میززه کوچیک‌هار کلو منه

✓ از قصیده‌ی تاشعر سپید

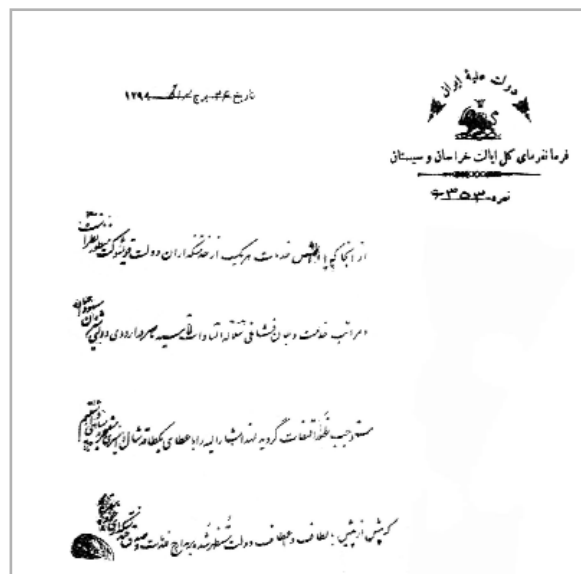
عبدالحسین میرزایی - تهران

آقای بهمن نیرومند یکی از خوانندگان نوگرای مجله در صفحه‌ی ۱۲۰ حافظ شماره‌ی ۲۸ (اردیبهشت ۱۳۸۵) چاپ قصاید [...] استاد امین در مجله را «رجوع به قهقرا» در ادبیات قلمداد کرده و نوشته بود که دوره‌ی قصیده چند قرن است که به سر آمده و مجله باید فقط شعر نو چاپ کند و لاغیر. برای آگاهی آقای نیرومند باید عرض کنم که تمام قالب‌های شعری از جمله قصیده، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسمط،

✓ قوام السلطنه، «خدو» و کلنل پسیان

خرسند اشکان - مشهد

مقاله‌ی خواندنی «بازتاب مقاومت کلنل پسیان در شعر فارسی» در شماره‌ی ۲۹ (خرداد ۸۵) اگر مکملی به‌عنوان بررسی وقایع می‌داشت، این نتیجه را می‌داشت که معلوم کند احمد قوام یا بیسمارک ایران در تاریخ معاصر، مظلوم واقع شده است. می‌دانیم که کلنل محمدتقی‌خان پسیان مقارن شهریور ۱۲۹۹ بعد از خاتمه‌ی کار خداوردی معروف به «خدو» رئیس ژاندارمری خراسان شد. قوام در مقام والی خراسان و سیستان برای مقابله با خداوردی سردار معروف به خدو که مورد نظر انقلابیون شوروی قرار داشت و غائله از ۱۲۹۶ آغاز شده بود و نوسان‌هایی داشت، نیروهای محلی و مردمی را برانگیخت و به‌قرینه‌ی تاریخ دست‌خط قوام به‌نام سید ناصر معروف به هژبر السادات ساکن روستای خلج در جلگه‌ی رخ تربت‌حیدریه که ۲۶ مهر ۱۲۹۹ می‌باشد و به‌مناسبت شرکت در مبارزه صادر و به او یک طاقه شال امیری داده است، معلوم است که غائله‌ی خدو که در شیروان تحرکات داشت، قبل از پاییز ۱۲۹۹ خاتمه یافته است. کلنل از دولتی که در مرکز روی کار آمده بود، دستور داشت قوام



مستزاد و... - اگر شاعر آن‌ها وجود داشته باشد - می‌توانند زنده باشند و بنابر این دوره‌ی قصیده ابدأ به‌سر نیامده؛ منتهی دیگر کسانی که بتوانند قصیده بگویند و در قصاید خود هم، حرف و پیامی زنده داشته باشند، زیاد نیستند. وگرنه قصیده، مادر همه‌ی قالب‌های شعر فارسی (از جمله غزل و قطعه) است، یعنی غزل می‌تواند قسمت اول یک قصیده باشد و قطعه می‌تواند، ابیات وسط یا آخر یک قصیده باشد. به‌همین قیاس، چند قطعه و چند غزل با وزن و قافیه‌ی واحد و با مضامین همگن می‌تواند یک قصیده (با تجدید مطالع مکرراً) باشد. بنابر این همان‌طور که به یک شاعر غزل‌سرا که صد غزل خوب می‌سراید، نمی‌توان گفت فقط یک غزل که گفتی، کافی‌ست، من حوصله‌ی خواندن صد غزل را ندارم، به یک شاعر قصیده‌سرا هم نمی‌توان گفت که قصیده‌هایت خیلی پُر و پیمان و مفصل و مطول است، برو غزل (یا شعر نو) بگو، آن هم فقط در چند سطر که حوصله‌ی مرا نبرد!!

شعر باید در دل خواننده و شنونده بنشیند و حرفی برای گفتن داشته باشد. از قضای اتفاق در میان همه‌ی قالب‌های شعری که در مجله‌ی **حافظ** چاپ شده است، چند قصیده‌ی استاد امین بیش از هر شعر دیگری در مجامع و محافل ادبی بازتاب داشته و از آن با آب و تاب به‌عنوان امهات قصاید عصر جدید یاد شده است. آقایان نیما یوشیج و شاملو هم در جوانی اول شروع به قصیده‌سرایی کردند (نگاه کنید به قصیده‌ی نیما در وصف حضرت علی و قصیده‌ی شاملو در وصف پدر)؛ اما چون از عهده بر نیامدند، به شعر نو متوسل شدند. من با شعر نو چندان میانه‌یی ندارم، اما شعر «حسنک امین» (با الهام از «حسنک وزیر» بیهقی) استاد امین را در شماره‌ی ۳۰ مجله با علاقه خواندم و اشک ریختم. معنی شعر هم جز این نیست که در مخاطب تأثیر بگذارد. اینک با مختصر تصرفی قصیده‌یی که قبلاً برایتان فرستادم و شما فقط چند بیت آن را چاپ فرموده بودید، برای اثبات عرایض خودم تقدیم می‌دارم:

گر کسی را اوستادی زبید اندر شاعری
هست امین اکنون بهین استاد در شعر دری...

☑ من، بیدل و شعر

علی صدری (نایب‌الصدر ارموی) - ارومیه

مانده به‌گوشم از اوستاد، یکی پند
مرگ نباشد هگرز، بهر هنرمند...
ویژه، ادیبی، امین‌مَرام و (امین) نام

کش نبود در وطن، همال و همانند
دو بیت از قصیده‌ی بلندی‌ست که در شأن آن ادیب دانشمند و آن
(امین) بی‌همال و همانند، در اقتفای قصیده‌ی معروف استاد رودکی
با مطلع (دیر زیاد آن بزرگوار خداوند) سروده‌ام...
کلامی که در نزد عوام به شعر موسوم است به سه بخش (نظم و
سخنوری و شعر) از دیدگاه این‌جانب، تقسیم می‌شود که این
تقسیم‌بندی: ۱- نه از کسی و نه از جایی تقلیده شده و ۲- نه جنبه‌ی

علمی دارد. بلکه همانا نتیجه‌ی چهل سال انغماس صاحب این قلم در
اقیانوس بیکران شعر و ادب پارسی‌ست. لازم به توضیح است که ۱۹
سال از این ۴۰ سال راه، حقیر در رابطه با شعر بیدل و سبک شعر آن
[مولای ازلی و ابدی‌ام صد البته (در عالم شعر و عرفان)] به باد داده‌ام!
و بعد از ۱۹ سال اگر از من پرسید از اقیانوس شعر بیدل چه می‌دانی؟
عرض می‌کنم که: من در این ۱۹ سال فقط با یک قایق موتوری
سواحل شعر بیدل را گشت‌زنی کردم. اینک غزلی تقدیم به عاشقان
ایران‌زمین:

در وطن از بی‌وطنی لاف زنم، دریغ من
نام نیارم آورم از وطنم، دریغ من
گرگِ زمانه گشت چون یوسفِ میهن مرا
مانده ز یوسفم همین، پیرهنم، دریغ من
چه چه بلبلم اگر بود به موسمِ بهار
حال خزان رسیده، و در حزنم، دریغ من
از خفقان به‌گردنم هست یکی رسن، ولی
پاره نمی‌شود چرا؟ این رسنم، دریغ من
دستِ عدالت آیده آر، ز آستین حق، برون
تا بگشاید این رسن، ز گردنم، دریغ من
لاله و یاسمن بسی کاشتمی در این چمن
لاله، بها ندارد و یاسمنم، دریغ من
جوی سرشک شد روان ز دیدگاه من، چو شد
سایه‌ی سرو قامتی، از چمنم، دریغ من
گرچه به گلشن وطن، بلبل نغمه‌خوان شدم
لیک بود شماتت از هر زغنم، دریغ من
طبع (بهار) چون یکی باغ پر از شکوفه شد
لیک من از شکوفه‌اش، غنچه چنم، دریغ من
(صدری) اگر گشته شوم به‌دست این بی‌وطنان
نام (وطن) نباشد آر، بر کفتم، دریغ من
شعر بالا را در فروردین ۱۳۵۵ش (اوج اختناق شاهنشاهی)
ساختم. اما دو رباعی (یکی عرفانی و دیگری پرخاشگرانه):
در سرخی روی لاله، دیدم او را / چون ماه، میان هاله، دیدم او را
از دُرْدکشان کوی میخانه شدم / آن روز که در پیاله دیدم او را.
دستی که به دادخواهی افراشت علم / پایی که علیه ظلم
برداشت قدم / آن دست، نمودند به خنجر کوتاه / وان پای، بکردند
به شمشیر قلم.

صحّت پیشنهاد اسدالله علم به جبهه‌ی ملی

علی زرینه باف (وکیل دعاوی) - تهران
با درود و تحیت فراوان، در صفحه‌ی ۵۳ **حافظ** شماره‌ی خرداد
ماه ۱۳۸۵، مقاله‌ی پیرامون جبهه‌ی ملی و علم، مرقوم یافته بود که
لازم دانستم نکاتی چند به اطلاع عالی برسانم:
۱- نوشته‌ی دکتر (مهدی) آذر در مجله‌ی **آینده** صحیح است و
این‌جانب با توجه به نزدیکی و روابطی که با جبهه‌ی ملی آن زمان

داشتیم، کم و کیف آن را تأیید می‌کنم.

۲- آقای علم از شخصیت‌های دلسوز و آگاه کشور بودند و در آن تاریخ می‌خواستند فیما بین یاران دکتر محمد مصدق که جبهه‌ی ملی مظهر آن شناخته شده بود، با دربار آشتی بدهند.

۳- شادروان علم در این رابطه سه دفعه با روان شاد الیهیار صالح دیدار کرده و ضمن پیشنهاد شرکت در کابینه، تربیت ولیعهد را پیش کشیدند و صالح آن را به طرح و تصویب در شورای مرکزی جبهه‌ی ملی موکول کردند که با مخالفت روبه‌رو گردید.

۴- از اعضای محترم شورا، دکتر غلام‌حسین خان صدیقی روان شاد در مجالس متعدد از آن سخن به‌میان آورده‌اند که گمان نمی‌کنم خلاف واقع گفته باشند، زیرا ایشان تا آخرین لحظه‌ی زندگی شرافت و تقوای سیاسی و اجتماعی و صداقت دلسوزانه‌ی خود را به سرنوشت مملکت بی‌هرگونه حب و بغض ابراز داشته‌اند.

گنج و مسقط الرأس نظامی

دکتر غلام‌رضا سلیم - تهران

در ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۲۰، ۲۱، ۲۳ و ۲۹ سال‌های ۸۳، ۸۴ و ۸۵ مطالبی در خصوص مسقط‌الرأس شاعر بزم‌سرا معروف به نظامی گنجوی توسط چند تن از نویسندگان محترم نگاشته آمده که هر کدام بر حسب مدارکی که در اختیار داشته‌اند، به اظهار نظر پرداخته، از جمله نوشته‌اند که نظامی اهل قم، تفرش و گنج بوده است.

راقم این سطور از جهت رفع اشکالاتی که در این زمینه وجود پیدا کرده، بی‌مناسبت نمی‌داند در این باره به شرح زیر توضیح دهد. بنا به تحقیق زنده‌یاد حسن وحید دستگردی که آخرین چاپ کتاب **خمسه** اش به‌عنوان چاپ گلشن در ۱۳۸۴ منتشر گردیده است، زادبوم نظامی را همان گنج دانسته و افزوده است که نظامی در زمان کودکی با پدر به گنج رفته است. ولی دلیلی در اشعارش وجود ندارد؛ زیرا تمام تذکره‌نویسان نوشته‌اند که نظامی در گنج متولد شده است؛ چنان‌که در **مخزن الاسرار** وی چنین آمده:

گنج گره کرده گریبان من / بی‌گرهی گنج عراق آن من / بانگ برآورده جهان کای غلام / گنج کدماست و نظامی کدام؟

و نیز در جای دیگر سروده است:

نظامی ز گنجینه بگشای بند

گرفتاری گنج تا چند چند؟

برون آ اگر صیدی افکنده‌یی

روان کن اگر گنجی آکنده‌یی

اما دلیل تفرشی‌بودن نظامی را دو بیت زیر دانسته‌اند:

چو در گرچه در بحر گنج گم‌ام

ولی از قُهستان شهر قُمام

به تفرش دهی بود تا نام او

نظامی از آن جا شده نام جو

که در این مورد وحید دستگردی اظهارنظر کرده که این دو بیت

هر چند شباهت تام به ابیات نظامی دارد؛ همان زبان است؛ اما در نسخ

که‌هن سال ما این دو بیت نیست؛ به‌علاوه در جایی واقع شده است که ارتباطی با مطلب ندارد و رشته‌ی معنی را قطع می‌کند، یعنی میانه در بیت بالاست؛ بنابر این این دو بیت به نظر زنده‌یاد شاید الحاقی باشد. ۲ اما در خصوص کلمه‌ی گنج و ارتباط آن با قم باید دانست که در هشت منطقه از مناطق ایران گنج نام روستاهایی است، چنان‌که در بخش حومه‌ی شهرستان قم نیز روستایی به‌نام گنج وجود دارد که در ۲۵ هزار گزی شمال قم و ۴ هزار گزی خاور جاده‌ی شوسه‌ی قم به تهران واقع شده است که آب آشامیدنی آن از قره‌چای تامین می‌شود و سکنه‌اش ۳۲۰ تن و محصولش لبنیات و شغل اهالی گلهداری و هیزم‌کشی است. ۳

وجه تسمیه‌ی گنج: بعضی نوشته‌اند گنج مخفف گن‌جای و به‌معنی رودخانه‌ی پهن (وسیع) است. ۴ در این خصوص مطالب بسیاری وجود دارد که از بیان آن خودداری می‌شود.

نتیجه آن که نوشته‌اند؛ نظامی در قم به‌دنیا آمده و سپس به گنج کنونی مهاجرت کرده است؛ اما چرا؟ چندان معلوم نیست.

بعضی دیگر نوشته‌اند پدر نظامی از شهر مذکور (یعنی قم) برآمده و در سنه‌ی اربعه‌مات به دیار اران که دارالعماره‌اش [کذا! دارالاماره؟] گنج است مهاجرت کرده و از اترک آن‌جا دختری گرفته و نظامی از آن دختر متولد شده است.

بنابه‌قول شبلی نعمان خاندان نظامی همه اهل فضل و هنر بوده‌اند؛ چنان‌که برادرش قوامی مطرزی از مشاهیر شعر محسوب می‌شده است و چنان‌که پروفیسور ربیکا نوشته است، پدر وی در کودکی مرده است. ۵

مرحوم وحید دستگردی درباره‌ی نظامی سخنانی گفته است که علاقه‌ی خاص و مبالغه‌ی او را نشان می‌دهد، زیرا نوشته است: بسیاری از ابیات نظامی معجزه است و هرگاه جن و انس جمع شوند نظیر یک بیت او را نمی‌توانند بیاورند. ۶

محقق معروف برتلس با بررسی‌های خود نظامی را به اروپاییان شناسانده و مقاله‌ی مفصلی در خصوص وی نوشته و او را مردی وارسته، پارسا و آزادمنش معرفی کرده است.

پی‌نوشت‌ها: ۱- **خمسه‌ی نظامی.** ۲- **زندگی‌نامه،** ص ۸. ۳- **فرهنگ**

جغرافیایی ایران. ۴- **احوال و آثار نظامی،** تألیف دکتر علی‌اکبر شهایی. ۵- **شعر**

العجم شبلی نعمان. ۶- **مقدمه‌ی خمسه‌ی نظامی،** وحید دستگردی.

✓ شعر از شیدا است، نه ایران الدوله

سیداحمد خوشبین (کارشناس زبان و ادبیات) - بروجرد

در صفحه‌ی ۸۵ ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۲۱، آذر ۸۴، قطعه‌ی شعر ۷ بیتی از خانم ایران‌الدوله «جنت» به‌چاپ رسیده است. اولاً، برای این بنده، گوینده و سراینده‌ی ناشناخته است و ثانیاً، در کتاب **تاریخ موسیقی ایران،** تألیف حسن مشهون، (نشر سمیرغ، چاپ اول ۱۳۷۳، مجلد ۲، ص ۴۶۹) در پنج بیت و از میرزا علی‌اکبر شیدا به‌شکل زیر نقل نموده است:

در خم زلف تو پایند جنون شد دل من
 وندر آن سلسله عمری ست که خون شد دل من
 در ازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت
 که پریشان شد و از خویش برون شد دل من
 این همه فتنه مگر زیر سر زلف تو بود
 که گرفتار بدین سحر و فسون شد دل من
 سوخت سودای تو سرمایه‌ی عمرم ای دوست
 می‌نپرسی که در این واقعه چون شد دل من
 ای صفا نور صفایی به دل شیدا بخش
 تیره از خیرگی نفس حرون دل من
 در سلسله برنامه‌ی گل‌ها که در اواسط دهه‌ی ۳۰ شمسی
 به‌همت زنده‌یاد جناب مهندس داود پیرنیا (نوه‌ی بزرگوار مشیرالدوله
 پیرنیا)، پایه‌گذاری شد و به‌جز شخص پیرنیا، انتخاب اشعار و مطالب
 ادبی برنامه‌ی جالب و ارزنده‌ی گل‌ها زیر نظر و به انتخاب مرحوم
 رهی معیری تهیه و توسط گوینده‌های خوش‌صدا و با احساس چون
 خانم روشنگر و به‌شکل دکلمه به‌سمع شنوندگان آن‌روز رادیو - تنها
 وسیله‌ی ارتباط جمعی آن زمان - می‌رسید. در یکی از این برنامه‌ها
 «گل‌های رنگارنگ» شماره‌ی ۲۶۵ و در مایه‌ی بیات اصفهانی که
 تصنیف آن‌را خانم اشرف‌السادات مرتضایی، سیده‌یی از گرگان و آواز
 زیبایش را آقای فاخته‌ای از کاشان، روح و جان را صفایی تازه
 می‌بخشد و در ابتدا و لابه‌لای برنامه‌ی زیبا، خانم روشنگر با آن
 صدای سحرآمیز و منحصر به فردشان، قطعه شعر فوق‌الذکر را در پنج
 بیت تنها بیت پایانی متفاوت است که به شکل زیر ترنم کرده است:
 به ولای تو ایا کعبه‌ی ارباب صفا
 پیش اهل حرم و دیر زبون شد دل من

بیش‌تری به‌خرج دهید. امیدوارم که نظر این‌جانب موافق افتد.
 در ضمن این‌جانب قطعه شعری با عنوان «ای دریغ...» در
 شهریور سال ۱۳۸۴ برای **ماهنامه‌ی حافظ** فرستادم که هیچ خبری از
 آن نشد، در قسمت نامه‌های رسیده هم، اسم این‌جانب نوشته نشده
 بود و حتا در سایت اینترنتی **حافظ** هم جست‌وجو کردم، ولی نفهمیدم
 که آیا نامه‌ی این‌جانب به‌شما رسیده است یا نه. لذا خواهشمند است
 در این مورد هم این‌جانب را - در صورت امکان - مطلع فرمایید.
 هم‌اکنون شعر دیگری تقدیم می‌دارم که امیدوارم مورد قبول افتد و
 به‌چاپ رسد:

در گوشه‌ی چشم / جایی برابم هست؟ / آشیانه‌یی؟ / یا که نه
 / قطره‌ی اشکی! بیش‌تر از هر بوسه‌ات می‌شناسم / ای دوریت
 تلخ‌تر از تماشای یک غروب / لیلای ابن‌سلام! / قیس بنی‌عامرت
 کنون / مجنون بیابان‌های پُر از فراز و نشیب / و بدون آشیانه / در
 گوشه‌یی تنهاست.
 در گوشه‌ی چشم / جایی برابم هست؟

☑ به یاد گذشته‌ها

دکتر ابوتراب بصیری - امریکا

خدا بیامرزد شادروان دکتر بهاء‌الدین بازارگاد (مدیر دلسوز و
 دانشمند دبیرستان سلطانی شیراز) را که برای نخستین بار من و دیگر
 هم‌کلاسان (از جمله مرحوم دکتر مهدی حمیدی، شاعر گرانقدر) را
 به رموز شعر و شاعری آشنا ساخت و کردگار جهان، مرحوم دکتر
 لطفعلی صورتگر استاد و رییس دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شیراز را
 قرین رحمت و آموزش خویش سازد که با آب لطف و مرحمت، کشتزار
 ذوق مرا که شاگرد او بودم و بعدها معاون او شدم، آبیاری کرد و ذخائر
 نظم و نثر زبان شیرین فارسی را چون گوه‌رهایی گران‌بها به
 گنجینه‌ی ذهن من سپرد.

دکتر مهدی حمیدی یار دبستانی من ربع قرن همواره در گوش
 من نغمه‌های شیرین قصائد و غزلیات شاعران به‌نام ایران چون
 رودکی، فرخی، مسعود سعد، خاقانی شیروانی، سعدی و حافظ را
 فروخوانده است. هنوز آهنگ ملایم و لرزانش در گوش جانم طنین
 انداز است که شعر زیبای «مرگ قو» را که خودش سروده بود، با هم
 زمزمه می‌کردیم. همیشه غزل زیبای حافظ «تو هم‌چو صبحی و من
 شمع خلوت سحرم» و قصیده‌ی معروف «شبی گیسو فروهشته به
 دامن» منوچهری دامغانی را تا ساعت‌های نیمه‌شب برابم می‌خواند و
 روح و جانم را نوازش می‌داد.

من در سال ۱۳۹۶ در سرزمین زیبای شیراز چشم به جهان هستی
 گشوده‌ام. پدرم شادروان «کمال‌الدین بصیری» (نوه‌ی مرحوم «حاج
 مستشیر الملک» یکی از مالکان مشهور شیراز) کارمند دادگستری و
 مادرم بانو «ملک بدیعی» (دختر مرحوم «معتمد دفتر مستوفی») بوده‌اند.
 تحصیلات ابتدایی را در دبستان مویدیه و متوسطه را در
 دبیرستان سلطانی به پایان رسانیده و در سال ۱۳۱۶ از دانش‌رای عالی،

☑ نقد صفحه‌ی شعر «حافظ»

محمد میرزایی (کارشناس ادبیات) - اقلید فارس

این‌جانب بدون مقدمه می‌خواهم بگویم که **ماهنامه‌ی حافظ** در
 بخش شعر نسبت به جوانان امروز ما کم‌لطفی کرده‌اند. شاعرانی
 هم‌چون فریدون مشیری، سیمین بهبهانی، مشفق کاشانی و... نیاز
 به معرفی در **ماهنامه‌ی حافظ** ندارند. این جوانان تازه‌کار امروزی ما
 هستند که باید با کم و کاست شعرشان آشنا شوند. به‌نظر این‌بنده‌ی
 حقیر در شماره‌ی ۲۷ **ماهنامه‌ی حافظ** (ویژه‌نامه‌ی فردوسی)
 شعرهای [می‌رسد اینک بهار... (فریدون مشیری)، جای ترنم و
 بهشت گمشده‌ی (مشفق کاشانی)، اسفند و فروردین (دکتر حمیدی
 شیرازی)، نیاز (ه.ا. سایه)، ناامید از سپیده (محمد قهرمان)] فرصت
 را از جوانان تازه‌کار ما در زمینه‌ی شعر سلب کرده‌اند. زنده‌یاد مشیری
 و یا آقای قهرمان و... را همه به خوبی می‌شناسند و با شعر آن‌ها آشنا
 هستند، چه بسا افرادی که «می‌رسد اینک بهار» آقای مشیری را حفظ
 هستند و همیشه زمزمه می‌کنند. شما به‌جای شعرهای این شاعران
 معروف می‌توانید چندین شاعر تازه‌کار را در این راه تشویق و راهنمایی
 کنید. لذا خواهشمند است که در انتخاب اشعار دقت و وسواس

لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفته‌ام و از همان سال در دبیرستان‌های پسرانه و دخترانه‌ی شیراز به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخته‌ام.

به فریدون تولی، مهدی پرهام، رسول پرویزی و محمد بهمن بیگی در کلاس ششم متوسطه شعبه‌ی ادبی دبیرستان سلطانی شیراز درس فلسفه داده‌ام. در سال ۱۳۳۰ به انگلستان رفته و درجه‌ی فوق لیسانس خود را از دانشگاه لندن گرفته‌ام و در بازگشت از آن‌جا، دبیر دبیرستان‌ها، بازرس آموزشگاه‌ها، رییس بازرسی فرهنگ فارس، رییس دانشسرای مقدماتی، معاون اداره‌ی تربیت معلم، رییس اداره‌ی فرهنگ و معاون دانشکده‌ی ادبیات شیراز شده‌ام.

در سال ۱۳۳۷ با دریافت کمک هزینه‌ی تحصیلی از موسسه‌ی فولبرایت به آمریکا رفته و در سال ۱۳۴۰ از دانشگاه می‌نوسوتا درجه‌ی دکترا در روانشناسی و تعلیم و تربیت گرفته‌ام. همان سال به شیراز برگشته و با کمک مرحوم دکتر لطفعلی صورتگر در جوار آرامگاه حافظ، دانشکده‌ی ادبیات شیراز را ساخته و سه سال معاونت آن دانشکده را داشته‌ام.

در سال ۱۳۴۵ رییس دانشکده‌ی ادبیات و علوم دانشگاه شیراز شده‌ام و افتخار دارم که هفت سال تعلیم و تربیت، هزاران دختر و پسر را که بعدها هر یک به مقامات عالی در رشته‌ی پزشکی، مهندسی، ادبیات فارسی و کشاورزی رسیده‌اند، به‌عهده داشته‌ام.

۱- طرز تدریس در دانشکده و دانشگاه، رساله‌ی دکترا

۲- نقش دانشگاه‌ها در جهان امروز

۳- تعلیم و تربیت

۴- مقایسه‌ی طرح‌های تربیت معلم

۵- دیوان شعر (اشعار پراکنده)

۶- شناخت بهتر اسلام راستین

چند سالی‌ست در آمریکا در «انجمن ادبی کمال» که به‌همت بانوی بزرگوار سرکار خانم کلباسی در «سندیه‌گو» تشکیل شده است، شرکت می‌کنم. در طول زمان، دوستان شاعر و عزیزم آقایان حسن افغان و مهدی ذکایی و دوست گرانقدرم دکتر حسین نجفی، سعید نجفی، هوشنگ افراسیابی و فریدون تولی شاعر و نویسنده‌ی زبردست و بیژن سمندر سراینده‌ی با ذوق و هنرمند نامی هر یک به گونه‌ی در پرورش ذوق و قریحه شاعری من سهمی به‌سزا دارند و مرا در سرودن اشعار تشویق و یاری کردند.

حافظ: با تشکر از آقای دکتر مهدی پرهام که این نوشتار ارزنده را در اختیار مجله گذاشته‌اند، متأسفانه خبر شدیم که دکتر تراب نصیری شیرازی متخلص به بینا در ماه گذشته بدرود حیات گفته است. این ضایعه را تسلیت می‌گوییم.

☑ ماهنامه‌ی حافظ و ارتشید فریدون جم

سرهنک عیسی پژمان - پاریس

بزرگ دانشمند و پژوهشگر گرامی و ارزشمند پروفیسور امین دست‌نشته‌ی ارزنده‌تان که حاوی مراتب لطف و محبت و کرامت

آن بزرگوار و حاکی از خبر سلامت وجود ذی‌جودتان بود، عزّ وصول ارزانی بخشید و سبب سپاسگزاری ارادتمند است. **حافظ** ماهنامه‌ی گران‌بها و گران‌قدر - و اگر حمل بر مدهانه نشود، واقعاً بی‌نظیر - هر ماه مرتباً به این‌جانب می‌رسد. از ارمغان دو مجلد که هر دوی آن‌ها را دریافت کرده بودم، کمال سپاس را دارم.

همان‌طور که مقرر فرموده بودید اگر شماره‌ی آخرین (خرداد ماه) را دریافت داشته‌ام، شماره‌ی هدایی را به ایران‌دوستان هدیه کنم و به‌جا و به‌موقع به‌نام امیر نامدار ارتشید فریدون جم اشاره فرموده بودید که این کار را کردم، یعنی هر دو شماره را برای ایشان که به‌دلیل فوت پسر و همسر آن چنان فکر عزیزشان جریحه‌دار است که مطالعه‌ی **ماهنامه‌ی حافظ** مرهم خوبی برای تسکین کمی از دردهای بی‌درمان ایشان است، تقدیم داشتم. فتوکپی دست‌خط حضرت‌عالی را در جوف پاکت همراه مجله‌های ارسالی فرستادم و توجه دادم که با آدرس در انتهای نامه مراتب سپاس و قدردانی خود را به استحضار برسانند.

قصیده‌ی شاهکار نغز حضرت را نه یک‌بار که چند بار خواندم و در قسمت دوم خطاب به مادر (مادر میهن‌مان ایران عزیز) اشک ریختم. دست مریزاد، و دادار توانا و یزدان هستی‌بخش همواره یار و یاورتان باد.

☑ ثبت ابنیه و جاذبه‌های تاریخی کشور

دکتر رضا بهبهانی (انجمن مفاخر معماری ایران) - تهران

سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، سال ۱۳۸۵ را به‌عنوان سال ثبت ابنیه و جاذبه‌های تاریخی کشور اعلام نموده است. اقدامات و توجه ویژه برای تسریع در ثبت آثار تاریخی می‌بایست بسیار پیش از این انجام می‌گرفت تا بتواند از انهدام، تخریب و به‌یغمارفتن هزاران اثر تاریخی و ملی کشور در زمان خود جلوگیری نماید. معهداً هم‌اکنون نیز اجرای این برنامه به اذهان مشتاق جامعه (به‌لحاظ اهمیت و لزوم حفاظت آن‌چه از گذشتگان و نیاکان ما برجای مانده) اطمینان و تسلی می‌دهد.

در طول یک‌صد سال اخیر، موضوعی که همواره موجبات نگرانی فرهیختگان و آگاهان به ارزش‌های متعالی تاریخ ایران‌زمین را فراهم آورده، جدایی و عدم شناخت نسل‌ها از پیشینه‌ی دیرین خود و در نتیجه، سودجویی و سودپرستی ناهالان و متعرضان به حریم میراث گران‌قدر تمدن و فرهنگ ایران بوده است.

وجود سازمانی ملی، مقتدر و کارا که دارای اهرم‌های قانونی و اجرایی لازم باشد و حمایت اقشار دلسوز جامعه را نیز به همراه داشته باشد، می‌تواند از دغدغه‌های موجود بکاهد و مسیر خلاف را بر سودپرستان بریندد. در این راه رسانه‌ها، صدا و سیما، آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، مراکز اجرایی و قانون‌گذاری، شهرداری‌ها و شوراهای مردمی می‌بایست متولیان حفظ میراث را حمایت کنند.

انجمن مفاخر معماری ایران ضمن گرامیداشت ۲۸ اردیبهشت روز جهانی موزه و میراث فرهنگی، با تاکید مجدد بر لزوم تدوین طرح

☑ ایران دروی: نقاش جهان شمول

دکتر محمود خاتمی - آمریکا

در حافظ شماره ۲۸ (اردیبهشت ۸۵) آقای جلیل وفا کرمانشاهی از کرج از خانم ایران درودی (نقاش) مطلبی راجع به خاطراتش در فاصله‌ی دو نقطه از رویدادها و وقایع پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقل کرده بودند. لازم است عرض کنم که خانم درودی (متولد ۱۳۱۵ در مشهد) در ۱۳۲۴ به تهران آمد و در زمان کودتا در تهران بود و در ۱۳۳۳ برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی نقاشی به پاریس رفت و از مفاخر نقاشی کشور در سطح جهان است. کتاب‌های او عبارتند از: ۱- در فاصله‌ی دو نقطه و ۲- چشم شنوا که هر دو در تهران چاپ شده‌اند.

☑ نامه‌ی رییس جمهور ایران

به رییس جمهور آمریکا

مهندس ودود آقامعلی زاده - اردبیل

در تکمیل مقاله‌ی جناب آقای دکتر نعمت احمدی، تحت نام «نامه‌ی رییس جمهور ایران به رییس جمهور آمریکا» (شماره ۲۹ ماهنامه‌ی وزین حافظ، صفحه ۹۲) می‌خواهم زیر عنوان: وجه تشابه اهداف «هلال بحران» برژینسکی کارتر و «محور شرارت» کاندولیزا رایس، جرج دبلیو بوش از حیث سوابق امر، عرض کنم:

۱- «ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۸، گروهی از دانشجویان پیرو خط امام، به‌عنوان اعتراض به جنایات آمریکا و پناه‌دادن شاه مخلوع» سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند... به‌نظر دانشجویان، دولت موقت اعتقاد چندانی به‌وجود بقایای نظام گذشته را نداشت... در دوران دولت موقت در رابطه با خریدهای قبلی نیروهای مسلح، ایران از آمریکا طلب خسارت کرد. وزیر خارجه‌ی وقت پیگیر این قضیه بودند که چندین بار هم به «سایروس ونس» موضوع را در میان گذاشته بودند. آن قدر این دست و آن دست شد تا قضیه را دولت آمریکا در دادگاه‌های آمریکا مطرح کرد و دادگاه هم به نفع آمریکا رأی داد و موضوع به ضرر ما خاتمه یافت... باید به‌صورت منطقی نگاه کرد، آن را از زاویه‌ی یک اقدام علیه غرب و استعمار ارزیابی کنیم... در شرایط فعلی برای مبارزه با امپریالیسم و استعمار، نه گرفتن سفارت‌خانه مشکلی را حل می‌کند و نه کارهای دیگر. بلکه ایجاد یک توسعه‌ی اقتصادی و وحدت درونی براساس این‌که هر ایرانی بتواند جهت اعتلای مملکت اظهار نظر بکند و امکان خدمت و دفاع از مملکت را داشته باشد، می‌تواند راهگشای کشور باشد...» (به‌نقل از مجله‌ی ایران فردا، شماره ۱ سوم، مهر و آبان ماه ۱۳۷۱، مصاحبه با مهندس عباس عبدی، صفحه ۳۸ الی ۴۲)

۲- «[ما] آمریکا بنابه تجربه‌ی تلخ جنگ ویتنام، تصمیم گرفت به حضور نظامی غیرمستقیم در برابر منازعات و کشمکش‌های حوزه‌های مختلف در جهان روی آورد و در منطقه‌ی خاورمیانه در

جامع حفاظت از میراث ملی کشور، اذعان دارد که برنامه‌ی ثبت صدها هزار اثر تاریخی و ملی همان‌گونه که متصدیان امر نیز اعلام داشته‌اند، در زمان کوتاه یک‌سال عملی نیست و در جایی که امروز پس از گذشت ده‌ها سال تنها ۱۶ هزار اثر تاریخی به ثبت رسیده است، نیاز به زمان بیش‌تری برای تحقق این برنامه دارد. بدین لحاظ پیشنهاد می‌نماید که دهه‌ی ۱۳۸۵-۱۳۹۵ به‌عنوان دهه‌ی ثبت ابنیه و جاذبه‌های تاریخی کشور اعلام گردد و ضمن برنامه‌ریزی و اجرای دقیق برنامه‌ها، از تمامی نهادها و دستگاه‌های اجرایی، فرهنگی و آموزشی در بخش عمومی و خصوصی درخواست مساعدت شود.

این انجمن با اعلام آمادگی برای همکاری از آن مقام محترم تقاضا دارد، دستور فرمایند در حوزه‌ی مدیریتی خود، نسبت به بررسی و شناسایی ابنیه و آثار تاریخی و ملی (که به دوران قبل از انقلاب اسلامی تعلق داشته و تاکنون به ثبت نرسیده باشد) اقدام و مراتب را به اداره‌ی میراث فرهنگی و گردشگری محل و یا دبیرخانه‌ی شورای هماهنگی ثبت آثار تاریخی و ملی مستقر در انجمن مفاخر معماری ایران اعلام نمایند. پیشاپیش از هرگونه معاضدت و همراهی در این زمینه تشکر می‌گردد.

☑ شعر سعدی بر سر در سازمان ملل

دکتر کیومرث فرح بخش - لندن

در مقاله‌ی خواندنی مربوط به سهم ایران در تأسیس سازمان ملل و نیز این‌که یونسکو به پیشنهاد دکتر علی‌اکبر سیاسی تأسیس شده، کاش می‌نوشتید که شعر سعدی هم بر دیوار یکی از تالارهای سازمان ملل نقش است:

بنی آدم اعضای یک‌دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
این مطلب را حتا در «ویژه‌نامه‌ی سعدی» هم غفلت کرده بودید، ذکر کنید، در حالی که شما رسالت تاریخی بزرگی در ایران امروز با نشر مجله‌ی وزین حافظ بر دوش گرفته‌اید، به این معنی که آمارهای داخل و خارج نشان می‌دهد که هم‌سو با بالارفتن سطح سواد اشخاص به مطالعه‌ی مجلات جدی رغبت بیش‌تری پیدا می‌کنند. خوانندگان مجله‌ی شما اکثر تحصیلات عالی‌ه دارند و از لحاظ طبقه‌ی اجتماعی هم کسانی که مرفه‌ترند و وضع مالی بهتری دارند، بیش‌تر مجله می‌خوانند و این‌ها همه در حالی‌ست که سرانه‌ی میزان مطالعه در این کشور از ده دقیقه در سال کم‌تر است، اما خود من هر ماه ساعت‌ها و ساعت‌ها با مطالعه‌ی ماهنامه‌ی وزین و متین شما وقت می‌گذرانم، بلکه هر ماه چند ساعتی هم با دوستان راجع به مقالات مختلف ماهنامه‌ی شما گفت‌وگو می‌کنم و همه‌ی ما متفق‌القول می‌گوییم که در ایران از انقلاب تا امروز چنین مجله‌ی فرهنگی متنوع پُرباری منتشر نشده است. به‌همین دلیل، باید دست از کم‌لطفی در حق سعدی بردارید و اگرچه نام مجله، حافظ است، سعدی را هم فراموش نکنید.

قالب نظریه‌ی «دو ستونی نیکسون» به مسلح کردن ایران و تقویت عربستان بپردازد». (نقل از کتاب جنگ قدرت‌ها در ایران، روبین، باری، ص ۱۰۳)

۳- «به‌طوری که در نتیجه‌ی اجرای این نظریه مخارج نظامی ایران از ۲۴۱ میلیون دلار در سال ۱۹۴۶ به ۳ میلیارد و ۶۸۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ - یعنی به ۱۷ برابر - افزایش یافت». (نقل از کتاب دیکتاتوری و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران، هالیدی، فرد، ص ۱۰۳)

۴- «اما بازتاب شکنجه‌ی وحشیانه در زندان‌های شاه و آمار بالای زندانیان سیاسی در سال ۱۳۵۵ در مطبوعات جهان، مزاحم ارتباط بیش‌تر آمریکا با ایران بود. از سوی دیگر آمریکا نمی‌توانست از ایران چشم‌پوشی کند، از این روی با اتخاذ «سیاست حقوق بشر» شاه را ملزم به اجرای اصلاحات در ایران نمود و شاه نیز ناگزیر، سیاستی به‌نام «ایجاد فضای باز سیاسی» اعلام کرد». (نقل از کتاب شیر و عقاب، بیل جیمز، ص ۳۰۵)

۵- «در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۶ که ایران را بحران جدی فرا گرفت، امریکایی‌ها این بحران را زودگذر تلقی کردند و اطمینان داشتند، شاه می‌تواند این بحران را پشت سر بگذارد و گزارش‌هایی که آمریکا از اوضاع تهیه می‌کردند، موید این تلقی بود.

کارتر نیز که به‌دنبال سفر آبان‌ماه ۱۳۵۶ شاه به آمریکا، در دی‌ماه ۱۳۵۶ به ایران آمد، گفت: ایران تحت رهبری شاه در ناآرام‌ترین منطقه‌ی دنیا یک جزیره‌ی با ثبات است». (به‌نقل از کتاب شکست شاهانه / زونین، ماروین، ص ۴۷۴)

۶- «حمایت آمریکا از شاه در آبان‌ماه ۱۳۵۷ مورد چالش دو طرز تفکر قرار گرفت:

دیدگاه اول، حفظ منافع آمریکا را در سرکوب شدید مردم ایران می‌دید که در رأس آن «برژینسکی» قرار داشت.

دیدگاه دوم، خواهان مذاکره با مخالفان میانه‌رو بود تا از رادیکال‌تر شدن انقلاب جلوگیری کند و از این طریق منافع آمریکا در ایران حفظ شود. سردمداران این تفکر، «ولش» وزیر خارجه‌ی آمریکا و «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران بودند. تا آذرماه ۱۳۵۷، شیوه‌ی رفتار آمریکا ملهم از همان طرز تفکر اول بود و شاه نیز به پشتوانه‌ی آمریکا حوادث ۱۷ شهریور و سیزده آبان را به‌وجود آورد. اما کم‌کم این طرز تفکر با سفرهای شخصیت‌ها و مقامات سیاسی و نظامی آمریکا و گزارش‌هایی که از ایران دادند، کم‌رنگ شد. (نقل از کتاب جنگ قدرت‌ها در ایران، روبین باری، ص ۱۶۵)

۷- «مهم‌ترین این گزارش، گزارش «جرج بال»، معاون پیشین وزارت امور خارجه و مشاور کارتر است که حاکی از این بود که عمر رژیم در ایران به‌پایان رسیده است و آمریکا باید در جست‌وجوی شیوه‌ی انتقالی باشد که امکان قبضه‌ی قدرت و پیش‌دستی بر انقلاب را به عناصر معتدل سیاسی بدهد». (نقل از کتاب ماموریت در ایران، ویلیام سولیوان، ص ۵۵)

۸- «به‌دنبال همین گزارش‌ها، کارتر پشتیبانی بی‌چون و چرای خود را از شاه تعدیل کرد و در روز ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷ گفت: ما ترجیح می‌دهیم که شاه هم‌چنان بر اریکه‌ی قدرت بماند، ولی تصمیم نهایی

با مردم ایران است... [و] در پاسخ سوالی از طرف خبرنگاران درباره‌ی این که آیا به‌نظر وی، شاه می‌تواند بر مسند قدرت بماند [یا نه!] کارت‌ر پاسخ داد: نمی‌دانم! امیدوارم این‌طور باشد. اما با اوج گرفتن انقلاب اسلامی در تاسوعا و عاشورا، در کنفرانس «گوادلوپ» سران چهار کشور انگلیس، آمریکا، فرانسه و آلمان غربی معتقد بودند که دیگر به بقای شاه نمی‌توان امید بست و غرب باید هرچه زودتر با رژیم جانشین او کنار بیاید». (نقل از کتاب جنگ قدرت در ایران، روبین، باری، ص ۱۶۶)

۹- «با خنثی شدن طرح کودتای ۲۱ بهمن ۵۷ [۱۳] علیه ایران نهضت و انقلابیون به‌وسیله‌ی پیام تاریخی امام خمینی در همان روز، «سولیوان» در آخرین گزارش خود چنین می‌گوید: دیگر کاری برای نجات بختیار نمی‌توان صورت داد. باید با انقلابیون هم‌صدایی کرد و گرنه همه چیز از دست می‌رود». (به‌نقل از کتاب از سیدضیاء تا بختیار، بهنود، مسعود، ص ۹۲۷)

۱۰- «با پیروزی انقلاب اسلامی، سیاست «سد نفوذ کمونیست» و سیاست «دفاع غیرمستقیم در خاورمیانه» مورد چالش قرار گرفت. جهان به پایین‌ترین سطح خود در دوران جنگ سرد رسید. اوج نگرانی امریکایی‌ها را از این وضع می‌توان در تعبیر «هلال بحران» برژینسکی با مرکزیت ایران و این پیام کارتر به کنگره در سال ۱۹۸۰ جست‌وجو کرد: هر اقدامی از سوی هر قدرت خارجی برای دستیابی به کنترل منطقه‌ی خلیج فارس به‌عنوان حمله به منافع حیاتی آمریکا به‌شمار آمده و چنین صدایی با هر وسیله‌ی لازم از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد». (نقل از مجموعه‌ی مقالات سمینار مسائل خلیج فارس، ص ۸۱)

بنابه موقعیت جغرافیایی، نفت و گاز و معادن و استعدادهای عملی و فکری، این کشور همیشه مورد توجه آمریکا بوده و خواهد بود و به‌طوری که از نظر زمامداران آمریکا، ایران همه‌ی ویژگی‌های لازم برای حفظ منافع و تأمین ثبات منطقه را دارد و هرگز با دگرگونی دولت‌ها در ایران، این اهمیت کاهش نخواهد یافت و سیاست مذاکره و گفت‌وگو با ایران به‌عنوان سیاست رسمی آمریکا، گویای این واقعیت است.

«با تسخیر سفارت‌خانه‌ی آمریکا و گروگان‌گرفتن ۶۶ نفر» (نقل از کتاب روسای جمهور آمریکا و خاورمیانه و ترومن تا ریگان، لنجافسکی، جورج، ص ۳۰۱) [و] «کارمند و کارگزار و مأمور نگهبان» (به‌نقل از کتاب ۴۴۴ روز، رولز، تیم، ص ۱۸) «سرانجام امام خمینی مساله‌ی گروگان‌ها را بنا به پیچیدگی روز به روز قضیه به مجلس محول کرد و مجلس نیز آن را به چهار شرط ملزم نمود و دولت الجزایر را برای مذاکرات بین دو کشور انتخاب نمود: ۱- دخالت نکردن آمریکا در امور داخلی ایران؛ ۲- آزاد کردن دارایی‌های توقیف‌شده‌ی ایران و آمریکا؛ ۳- لغو همه‌ی دعاوی آمریکا علیه ایران؛ ۴- استرداد دارایی‌های شاه و خانواده‌اش به ایران». (به‌نقل از مجموعه‌ی مقالات سیاسی، مؤقی، احمد، ص ۳۳۷)

امریکا با بند سه و چهار مخالفت کرد.

«گرچه این موافقت‌نامه در نوزدهم ژانویه‌ی ۱۹۸۱ [۱۳۵۹/۱۰/۲۹] به امضای دو طرف رسید. رژیم ایران به‌شیوه‌ی مخصوص خود، آزادی گروگان‌ها را تا ساعت ۱۲/۳۰ روز بیستم ژانویه

یعنی درست نیم‌ساعت پس از آن که کارتر سمت ریاست‌جمهوری را ترک کرده بود، به تأخیر انداخت. بدین ترتیب یکی از دل‌آزادترین و خفت‌بارترین فصول تاریخ آمریکا به پایان رسید». (به نقل از کتاب **روسای جمهور آمریکا و خاورمیانه، ترومن و ریگان، لنجافسکی، جورج، ص ۳۰۸**)

اما آمریکا به اقدامات سیاسی چون ملاقات برژینسکی با بازرگان در الجزایر، مراجعه به سازمان ملل، شورای امنیت، توقیف دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکا، تحریم اقتصادی، عملیات طمس، کودتای نوژه، مسافرت صدام حسین به عربستان سعودی جهت هماهنگی لازم برای حمله به ایران و فروش تسلیحات جنگی و نظامی به عراق، اردن و عربستان و اقلیت کرد خاورمیانه و... دست زد... غرض این که در مطالعه‌ی پیشنهادها، برنامه‌ها و نامه‌ها یا نامه‌های رییس‌جمهور ایران به رییس‌جمهور آمریکا، این سوابق را امریکایی‌ها در نظر خواهند داشت و ما هم نباید گمان کنیم که جهانیان نسبت به سوابق امر، خالی‌الذهن‌اند.

☑ فراماسونری و رباعیات خیام!

محمد رضا کشاورز - قیرو کازرین فارس

نکته‌ی مبهم مدتی‌ست ذهن مرا به خود مشغول نموده و آن مطلبی‌ست که چند وقت پیش در کتابی تحت عنوان **فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایرانی** نوشته‌ی محمود کتیرایی چاپ ۱۳۵۵/۲۵۳۵ می‌باشد. نویسنده بعد از معرفی و بیوگرافی از چند رجال سرشناس ایران از آغاز تا سقوط پهلوی قلم به معرفی محمدعلی فروغی که می‌رسد به این نکته اشاره می‌نماید: چند سال پیش آقای محمد پروین گنابادی چند مقاله‌ی سودمند درباره‌ی صادق هدایت در هفته‌نامه‌ی **فردوسی** نوشته، در مقاله‌ی ششم از سخن خود چنین نتیجه می‌گیرد که:

یکی از عوامل بدبینی صادق هدایت، فساد دستگاه فرهنگ و گذراندن قانون‌هایی نظیر قانون اسنادسازی و تحقیر روشنفکران و هنرمندان و دانشمندان واقعی از طرف رهبران فرهنگ معاصر او بود، چنان که دو تن از اقطاب و رجال بزرگ فرهنگ آن دوران شیوه‌ی که صادق هدایت در نگارش ترانه‌های خیام برگزیده بود، اقتباس کرده بودند یا دزدیده بودند، بی آن که از وی نام برند و روزی که با وی در این باره گفت‌وگو می‌کردم، سخت ناراحت شد و آن چه توانست به آنان ناسزا گفت بویژه که نام‌بردن آن‌ها از صادق و دزدیدن فکر او نوعی تحقیر به‌شمار می‌رفت و حکایت از این می‌کرد که صادق در نظر آنان از اباچیچ است و پیداست که برای مردم تحقیر از هر چیزی ناگوارتر است، بویژه برای هنرمندان چه یکی از نویسندگان می‌گوید: «مردم کین را فراموش می‌کنند، اما تحقیر را هرگز». این دو تن از اقطاب محمدعلی فروغی و قاسم غنی هستند که با هم و به امضای فروغی و غنی، رباعیات خیام را بدین عنوان: «رباعیات حکیم خیام نیشابوری با مقدمه و حواشی به اهتمام جناب آقای محمدعلی فروغی و آقای دکتر غنی»، به‌دست وزارت فرهنگ به‌چاپ رساندند. وزارت فرهنگ

برای چاپ همین رباعیات خیام از بودجه‌ی مردم بی‌چیز، به‌تصریح کسروی بیست و پنج هزار تومان ناز شست دزدی از نتیجه‌ی اندیشه و زحمت صادق هدایت را بدانان داد، برای بی‌بردن به میزان دزدی آقایان هر کس می‌تواند دیباچه‌ی صادق هدایت را با دیباچه‌ی که فروغی بر رباعیات خیام نوشته است بگیرد و بخواند و دریابد که سخن بی‌پایه نمی‌گویم. (پایان نقل قول از محمد پروین گنابادی.)

حال از جناب‌عالی که صاحب اندیشه می‌باشید و چه خوب نیز سررشته‌ی کار را در دست دارید، خواهشمندم این نکته را روشن نمایید که تا چه اندازه نوشته‌های آقای پروین گنابادی معتبر است. آیا ممکن است که محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی دست به چنین کاری زده باشند که البته هر دوی ایشان جزء ستاره‌های بی‌کران علم و ادب می‌باشند.

☑ پارادوکس شاعرانه

هرمز شیرین بیگ مهاجر - گرگان

در مطلع شماره‌ی ۲۷ ماهنامه‌ی وزین **حافظ**، استاد امین در قصیده‌ی شیوا با مطلع:

بار دیگر در سرم افتاده شور شاعری

خسته شد بس جانم از اندیشه و دانشوری
به بررسی تطبیقی «شهنامه‌ی فردوسی» و «مهنامه‌ی حافظ» و دیگر نشریات به‌یاد ماندنی و ماندگار معاصر پرداخته و از کینه‌ورزی و جفاهایی که بر شهنامه و مهنامه رفته و می‌رود، شکوه سر داده‌اند.
شعر استاد طبق معمول از طنزی تلخ و گزنده علیه «مستعربان» و اهل «حزب باد» سرشار است، اما استاد در صدر این قصیده از شعر و شاعری تبری جسته است:

کس ز هم‌چون من حکیمی کی شود راضی به شعر

این نه من گویم که می‌گوید حکیم «انوری»
عالمان را شاعری - ای جان من! - دانی که چیست؟
تاجداران را به برکردن لباس لشکری

نیست شعر اندر خور هم‌چون منی چونان که نیست

کارساز کیمیاگر، مسگری و زرگری
من نییچم در فنی کش احسن او اکذب است
گرچه زین فنم به سر پیچند تاج افسری

حافظ و سعدی و مولانا و خیام ار نبود

ننگ می‌آمد نهم بر خویش نام شاعری
این تبری‌ها بر اهل دلی (یا به‌قول خودشان «اهل بخیه»یی) با
نام شریف محسن محسنی که دستی نیز در کار شعر و شاعری دارند، بسیار گران آمده و طی نامه‌ی که در شماره‌ی ۲۹ ماهنامه به‌چاپ رسیده است، به نثر و به‌نظم گلایه کرده‌اند که چرا استاد امین، حرمت شاعران را پاس نداشته‌اند:

شعر گفتن از چه مذموم است پیش آن جناب؟

لیک می‌دانم که یک‌دم از سرودن نگذری

شعر می‌گویی و با شعرت پیام آتشین

آن چه نتوانی به نثر اندر گشایی مخبری



از چه بر طبع لطیف گشت خشمی آشکار؟

تا هنر را این چنین با چشم توهین بنگری
اگرچه قلم توانا و قدرتمند پروفیسور امین بدون شک منطقی و توان
لازم در دفاع از تراوشات خود را دارد، اما این طلبه اجازه می‌خواهد خود
به این مهم بپردازد. زیرا عقیده بر آن است که شاعر پس از انتشار
سروده‌هایش در جامعه، به سان «تبری که بشد از شست» دیگر مالک
آن‌ها نیست و نباید به بازسازی و ترجمان مجدد آن‌ها دست یازد. بلکه
این مردم و طیف‌های مختلف جامعه هستند که هر کس به فراخور
دانش، بینش و فرهنگ خویش از این امانت، داشت و برداشت خواهد
کرد. و چه بسا که شعر در عبور از منشور افکار عمومی، تالو و
طیف‌های گسترده‌تری پیدا کند. در حالی که با دیکته کردن و تحمیل
آن به جامعه، بازتابش از یک بُعد فراتر نخواهد رفت. این چنین است
که شعر حافظ در هر مجلس و محفلی به نوعی متفاوت تعبیر و
بازخوانی می‌شود و گوینده‌اش «لسان‌الغیب» لقب می‌گیرد. و
بخش‌های مختلف شاهنامه‌ی فردوسی بر ذهن و زبان نقالان
نگهداری و جاری می‌گردد. در همین راستا می‌گویند: سوره‌ها و آیات
کلام‌الله مجید پس از نزول وحی و ابلاغ آن توسط پیغمبر (ص) به
مردم، در اذهان شعر جلوه می‌کرد و ما علمناه الشعر و...

ما نبودیم بدین مرتبه راضی غالب

شعر خود خواهش آن کرد که گردد فن ما
وقتی استاد امین زیرکانه حافظ، سعدی، فردوسی، مولانا و خیام
و... حتا خودش را از دایره‌ی تبری مستثنی می‌سازد، دیگر چه کسی
و چه چیزی برای تخطئه و تکذیب باقی می‌ماند؟ این به یک
پارادوکس بیش‌تر شبیه است. مگر نه این است که تمام گنجینه‌ی
شعری و افتخارات ما در وجود این بزرگان دهگان خلاصه می‌شود؟

توبه کردم که دگر می نخورم در همه عمر

به جز از امشب و فردا شب و شب‌های دگر
افلاطون معتقد بود کار شاعر فقط تقلید از طبیعت و انعکاس
صحنه‌های طبیعی و اجتماعی است که آثارشان جز تصاویر دلکش و
فریبنده نیست و می‌پرسد: آیا شاعران قدرت تشخیص خوب و بد
همه‌ی امور الهی و بشری را دارند؟ او می‌گوید: اگر وزن و قافیه را از
شعر بزدایم، شعر به چهره‌ی نازیبایی شبیه می‌شود که تنها از طراوت
زودگذر جوانی برخوردار بوده و امروزه آن شادابی نیز رخت بر بسته و
جز فرسودگی و پژمردگی چیزی از آن باقی نمانده است. از این رو
شاعران بدون دانایی و آگاهی سخن می‌گویند. در همین رابطه،
افلاطون می‌پرسد: آیا کسی که خود می‌تواند اصل چیزی را بسازد،
همه‌ی عمر خود را به ساختن تصویر آثار دیگران می‌گذراند؟ پاسخ این
است که چنین کسی به اصل می‌پردازد و آثار بزرگ و حقیقی از خود
به جای می‌گذارد و ترجیح می‌دهد که دیگران به ستایش وی بپردازند
تا این که او ستایشگر دیگران باشد. بنابر این روح‌های بلند پروازی که
قادر به آفرینش و خلق آثار اصیل و ارزشمند هستند از این که خود را
در تنگنای شعر محبوس نمایند، پرهیز دارند... مولوی:

قافیه و مفعله را گو همه سیلاب ببر

پوست بود، پوست بود، در خور مغز شعرا
بر ده ویران نبود عشر زمین کوچ و قلان
مست و خرابم مطلب در سختم نقد و خطا
دیوان شمس، ۳۸
و در ابیات زیر باز از معضل وزن و قافیه گله دارد و آن را کاری
عبث می‌داند:

مستفعلن، مستفعلن، اکنون شکر پنهان کنم

کز غیب جوقی طوطیان آورده‌اند غارتی

همان، ۲۴۴۳

و: کی چشد درویش صورت زان زکات

معنی‌ات آن، نه فعلولن فاعلات

دفتر ششم مثنوی

و: قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

حرف و گفت و صوت را بر هم زدم

تا که بی این هر سه با تو دم زدم

دفتر اول، مثنوی

مولوی در غزلی دیگر شعر را حرف توخالی و باد و هوا خوانده که
لایق پاره کردن و دور ریختن است:

بگیر و پاره کن این شعر را چو شعر کهن

که فارغ است معانی ز حرف و باد و هوا

غزل ۲۲۹

او شعر را «صورت» و «ابتر» می‌داند که قادر به تبیین صحیح و
کامل معنی نیست:

معنی اندر شعر جز با خط نیست

چون فلاسنگ است، اندر ضبط نیست

دفتر اول مثنوی

شیخ محمود شبستری، شاعر و عارف قرن هشتم هجری نیز در
همین زمینه چنین می‌گوید:

معانی هرگز اندر حرف ناید
و اقبال لاهوری هم می‌گوید:

چون بگویم می‌شود پیچیده‌تر

حرف و صوت آن را کند پوشیده‌تر

تنگ‌حوصلگی و مکدر بودن مولانا از شعر، احتمالاً بیش‌تر
به خاطر این نکته بوده است که آن بزرگوار قالب شعری را برای بیان
آن مفاهیم و معانی متعالی و ملکوتی که در ذهن داشت، بسی تنگ و
حقیر می‌دید، فلذا قصد شکستن ظرفی را می‌کرده که با مظلوف
تناسبی ندارد و این در حالی است که با همان لفظ و زبان الکن تابلوهای
دلکشی از معنا را ترسیم می‌کند که اعجاب و حیرت جهانیان را
برانگیخته است:

دل ز سخن مال، مال، خواست زدن پر و بال

پرتو نور کمال کرد چنین الکنش

دیوان، ۱/۱۲۷۶

شاعر قدری مثل حافظ نیز با همین تنگناها و دشواری‌های شعری روبه‌رو بوده است:

زبان ناطقه در وصف شوق نالان است

چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست
تکدر خاطر مولانا از شعر تا بدان حد است که شاهکار فکر و اندیشه‌ی خود را هم «مثنوی هفتاد من کاغذ» نامیده است و عوام‌الناس نیز فارغ از دریافت و فهم فلسفه‌ی این کلام طوطی‌وار آن را تکرار می‌کنند:

گر بگویم شرح این بی‌حد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

دفتر سوم، مثنوی

دامنه‌ی این بحث یعنی تخطئه و تکذیب شعر و شاعری به قرآن نیز کشیده شده است. به استناد کتاب خدا کار مشرکان و مخالفان پیغمبر اسلام (ص) به‌جایی رسیده بود که آن بزرگوار را «شاعر دیوانه» لقب داده بودند: «آیا ما به‌خاطر شاعر دیوانه‌یی دست از خدایان خود برداریم؟» (صافات، ۲۶)

در سوره و آیه‌ی دیگری آمده است: «و نه ما او را (یعنی محمد را) شعر آموختیم و نه شاعری شایسته‌ی مقام اوست. این کتاب ذکر و قرآن روشن است». (یس، ۶۹) به این ترتیب حتا قرآن نیز شاعری را در خور شأن والای مردان بزرگ نمی‌داند. منتقد از سخن پروفیسور امین، در سروده‌ی گلابه‌آمیز خود، با استفاده از مضمون این بیت نظامی: پیش و پسی بست صف اولیا / پس شعرا آمد و پیش انبیا، حتا از این هم فراتر رفته و حق تقدم را برای شاعران قایل شده است:

لیک در قرآن بیامد سوره‌ها از پیش و پس

شاعران از پیش و از پس انبیای عبقری

اما چنان‌که پیش‌تر دیدیم آیات قرآنی از پس و پیش و با صراحت تمام بر هجو و دم شعر و شاعران تأکید دارد: «و شاعران را مردم گمراه و جاهل پیروی می‌کنند. آیا نمی‌بینی آنان خود بهر وادی حیران و سرگردانند؟ و آنان به آن چه خرده می‌گویند، عمل نمی‌کنند». (الشعراء، ۲۲۴، ۲۲۵ و ۲۲۶)

با این‌همه آقای محسنی از تهران و آقای غلام‌رضا صدیق از مشهد (حافظ، شماره‌ی ۲۹، ص ۱۰۳) نگران تحقیر و تحریم شعر نباشند، زیرا همان‌طوری که خود اشاره کرده‌اند، شعر و موسیقی از روز ازل با روح و جان آدمی عجین شده است. به‌طوری که در دوران شیرخوارگی با لالایی و تصنیف به‌خواب خوش فرو می‌رود و در کودکی و نوباوگی نیز داستان‌ها و حکایات منظوم و موزون را که با وزن و قافیه همراه هستند، به‌سهولت و با عشق و علاقه‌ی وافر، فرا می‌گیرد. ابوریحان بیرونی از قول هندیان گفته است: «نفس انسانی شائق به چیز است که نوعی تناسب و نظام در آن به کار رفته باشد».

فهم کن موقوف آن گفتن مباش

سینه‌های عاشقان را کم خراش

دفتر پنجم، مثنوی

✓ سنت‌گرایی و تجددستیزی دکتر سیدحسین نصر

نیلوفر یگانه - تبریز

در مقاله‌ی «القاب» در شماره‌ی ۲۹ (خرداد ۸۵) از دکتر سیدحسین نصر تجلیل کرده بودید که به‌خلاف دیگر تجددگرایان، «سید» را از جلو اسمش برنداشته و پسرش را هم به‌نام پدر خودش «سید ولی‌الله» نامیده. اما امثال او که تحت تأثیر هانری کربن به قبرشکافی سنت‌های فلسفی و عرفانی عقیده دارند، موجب شدند که نهال نوریس تجدد در کشور عزیز ما بارور نشود. اگر جلال آل احمد و احمد فردید و شاگردان او مانند دکتر رضا داوری اردکانی، حقوق بشر و تمدن غرب را رسماً تخطئه می‌کنند، آقای دکتر نصر هم به شکل دیگر (آن هم با قبول ریاست دفتر شهبانو فرح و تنظیم توبه‌نامه برای محمدرضا پهلوی که خیلی دیر صدای انقلاب مردم را شنید)، خواستار همان سنت‌ها بوده و هستند. هم‌چنان که فرمایشات ضد آزادی و ضد فلسفه و تمدن دکتر علی شریعتی نیز همین اثر را در ذهن و زبان جامعه داشت.

✓ سیدمهدی پیراسته

جواد درویش - تهران

استاد امین مبارکت باد / مهنامه‌ی حافظت نکت باد. با تشکر از چاپ یادداشت‌م در صفحه‌ی ۱۱۲، شماره‌ی ۳۰، در صفحه‌ی ۷۶ شماره‌ی ۲۵ مجله، آقای علی رحمتی از ساوه ذکری از سوءپیشینه‌ی سیدمهدی پیراسته (نماینده‌ی اسبق مجلس در رژیم سابق) کرده و او را مسؤول از میان بردن پرونده‌ی قتل محمد مسعود (مدیر روزنامه‌ی **مرد امروز**) دانسته بود. پیراسته که خودش متعلق به خاندان روحانی‌ست، اخیراً در استکهلم کتابی در دو جلد چاپ کرده و طی آن خبث طینت واقعی خود را آشکار کرده است... پیراسته متولد ۱۳۰۰ و زاده‌ی اراک، در ۱۳۲۶ قاضی دادگستری بود و در ۱۳۲۸ از ساوه نماینده‌ی مجلس شد و بعد از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۶ سفیر ایران در عراق شد و همان‌طور که آقای علی رحمتی از اهالی ساوه که از موکلین سابق ایشان است، در **حافظ** شماره‌ی ۲۵ نوشته‌اند، آقای داوری همدانی شاعر ملی ایران خوب در حق او گفته است:

ز من بگویی صبا با وکیل حق کش ساوه

که از تو بیش‌تر از این کس انتظار ندارد

به لوٹ قتل نویسنده‌ی مبارز کشور

هر آن که فخر کند چون تو، ننگ و عار ندارد

وکیل ساوه کند فخر بر سوابق روشن

چو مرده‌یی که به‌جز شمع بر مزار ندارد

در خاتمه باید اضافه کنم که سید مهدی پیراسته یک دکترای

اونیورسیتته (نه دتا) هم از فرانسه گرفته بود، اما تز آن را دیگری برای

او نوشته بود.